

جنبش سبز و ملیتها و اقوام ایران،

همدل باوفا

یکشنبه ۲۷ دی ۱۳۸۸ - ۱۷ ژانویه ۲۰۱۰

آنچه که در ماه‌های گذشته و در جریان اوج گیری جنبش سبز کاملاً جلب توجه می‌کند خالی بودن جای ملیتها و اقوام مختلف به شکل مستقل در این جنبش است. قطعاً این حرکت در کلیت خویش محدود به یک قشر یا گروه خاص نیست چرا که در این صورت هرگز تا امروز دوام نخواهد داشت. نگارنده تلاشی دارد در سطور زیر علل این عدم حضور را تا حد امکان بررسی کرده و تا آنجا که در توان دارد به جستجوی راه حالی برای این کمبود برود.

جمهوری اسلامی از نخستین روزهایی به قدرت رسیدن به سوء استفاده از شرایط زمان، نا آگاهی توده‌ها و انفعال و خود سانسوری گروه‌های چپ و پیشرو سناریو شومی را بنیاد نهاد که اساس آن بر سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن استوار بود. این سیاست در رابطه به سرکوب احزاب و گروه‌های چپ و سایر جریانهای سیاسی چنان نتایجی برای جمهوری اسلامی به بار آورد که رهبران آن بزودی تصمیم به اجرای آن در مورد اقوام و ملیت‌های مختلف گرفتند. اولین قربانیان این سیاست کردها و ترکمن‌ها بودند. همه آنانی که وقایع بعد از بهمن ۵۷ را بخاطر دارند به خوبی میدانند که لشکر کشی جمهوری اسلامی برای فتح!! کردستان چه فجایع و کشتارهایی به دنبال داشت. هنوز خاطرات تلخ اعدام‌های بی محاکمه به دست خلخالی خونخوار در اذهان هزاران نفر از مردم کردستان زنده است. لکه ننگه فاجعه نقده، کشتار قارنا، و قتل عام دارلک که همه برای دامن زدن به اختلاف بین اکراد و آذری‌ها بود هیچگاه از دامن جمهوری اسلامی پاک نخواهد شد. کشتار دلیران ترکمن صحرا و قلع و قمع شوراها نیز نمونه دیگری از این سیاست بود. این سیاست در تمام سالهای بعد از بهمن ۵۷ به اشکال مختلف ادامه داشته. در این راستا جمهوری اسلامی با به بکار گرفتن سیاستهای تبعیض آمیز در زمینه‌های اقتصادی و با ایجاد آگاهانه تفاوت‌های فاحش از نظر رفاهی در منطق مختلف این احساس را در گسترده‌ترین لایه‌های اجتماع تقویت کرده که گویا گروه و قوم خاصی از امتیازات ویژه‌ای بر خوردار هستند. امروز با گذاری به گوشه‌های مختلف ایران نتایج این کارکرد را کاملاً میتوان دید. فقر مطلق در

استان سیستان و بلوچستان. عدم ترمیم خرابیهای جنگ در جنوب کشور با وجود گذشت بیش از ۲۱ سال از پایان آن، فقر روز افزون در کردستان و دهها نمونه از این دست نتایج این سیاست ویرانگر هستند. و این سیاست در مورد همه این ملیتها و اقوام هر کدام به شکلی به کار گرفته شده است. عمق ددمنشی رژیم آنجا روشنتر میشود که میبینیم جمهوری اسلامی با انجام اقدامات سطحی و بی ارزش از قبیل مثلا گلکاری در خیابانها آسفالت کوچهها در بعضی نقاط این تصور را ایجاد و تقویت کرده که فقر اکثریت مردم معلول رسیدگی به اقلیتی است که به عنوان فارس شناخته میشوند. در حالیکه با نگاهی کمی عمیقتر میتوان دید که واقعیت زندگی این به اصطلاح فارسها نیز بهتر از بقیه ایرانیان نیست. بعد از روی کار آمدن دولت نهم این تبعیضها بار دیگر اشکال خشونت آمیزی به خود گرفت که سرکوب بلوچها، اعدامهای پی در پی در کردستان، سرکوب اعراب ساکن خوزستان، دستگیری گسترده فعالان ملی اذربایجان و بار دیگر کشتار جوانان آذری در شهر نقده و غیره نمونههایی از این رفتار هستند. و تمام این سرکوبها به دست تعدادی مزدور که این بار هم تصادفاً! فارس زبان هستند صورت میگیرد.

در این میان ضعف نیروهای پیشرو مترقی و میهن پرست در میان این اقوام و ملیتها از طرفی و سرکوب وحشیانه هر گونه حرکتی از طرف دیگر، همراه با محدودیت و از میان برداشتن هرگونه وسیله ارتباط جمعی که امکان هرگونه روشنگری را برای نیروهای مترقی عملاً از بین برده است موجب پیدایش افکار انحرافی، افراطی و خشونت گرا در میان این اقوام، ملیتها و گروهها شده است. پیدایش جریان پژاک در کردستان، جنرالیه در بلوچستان و انواع جریانهای جدایی خواه در آذربایجان زاییده همین سیاست جمهوری اسلامی میباشند. آنچه که جای تاسف و تعجب دارد این است که به نظر میرسد که امروز نیروهای ملی و ترقی خواه وابسته به این اقوام و ملیتها نیز آگاهانه یا ناخودآگاه تحت تاثیر این سیاستها قرار گرفته اند. شاهد این مدعا برخورد انفعالی پاره‌ای از جریانهای تاثیر گذار خصوصاً در کردستان و اذربایجان به جنبش ازادخواهی سبز ایران میباشد. این جریانها در ماههای اخیر شوربختانه در بهترین حالت به صدور بیانیهای در محکومیت اعمال جمهوری اسلامی و بدون حمایت از جنبش کفایت کرده اند. به نظر میرسد که رهبران این جریانها به جای رهبری و هدایت حرکت مردم به دنبال رو آنها تبدیل شده اند. (آیا این دنباله روی رهبران از توده مردم را میتوان یک پدیده نو در تاریخ جنبشهای مردمی نامید؟) البته ناگفته نماند که در داخل جنبش سبز هم چه آنهایی که در داخل رهبری به آنها تحمیل شده و چه آنهایی که در

خارج از کشور تلاش دارند که خود را به عنوان سخنگو، اتاق فکر و رهبر به جنبش تحمیل کنند از نظر من ماهیتا امکان این را ندارند که بتوانند به خواسته‌های مطرح در میان ملیت‌ها و اقوام ایرانی پاسخ بدهند، این نکته خصوصاً در هفته‌های اخیر با اصرار آشکار این افراد بر اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی آشکار تر شده است.

حال پرسش اساسی این است که چگونه این مشکل را از سر راه باید برداشت؟

با توجه به اینکه از قرار شواهد معلوم این گروه آخر امکانات گسترده‌ی در اختیار دارند و به دلایلی که برای من روشن نیست در روزهای اخیر مورد توجه شدید رسانه‌های اروپا قرار گرفته اند، از نظر من چالش پیش روی تمام نیروهای پیشرو، ترقی خواه و سکولار ایجاد جبهه منسجم و قوی حول خواسته‌هایی که علاوه بر تاکید بر ایجاد حکومتی سکولار و مبتنی بر آرا تمامی مردم ایران با طرح و اعلام برنامه‌های شفاف در مورد حقوق ملیت‌ها و گروه‌های قومی آن توجهی که شایسته است به این مساله نشان دهند تا با جذب تمام این نیروها تداوم و سلامت و ارتقا جنبش را تضمین کند. این حرکت نیاز به این دارد که نیروهای سکولار، ترقی خواه و شخصیت‌های مورد قبول، برای تبیین مبانی این جبهه از تمامی این گروه‌ها دعوت کنند و از تمام امکانات برای تقویت و توسعه روابط با نیروهای ملی و قومی داخل ایران استفاده کرد.

پنجشنبه ۱۴ ژانویه ۲۰۱